

بررسی سازواری منطقی نظریه انحطاط سید جواد طباطبایی

محمد باقری*

سید علی میرموسوی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۰۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۲۰

چکیده

در میان تأملاتی که درباره عقب ماندگی ایران نسبت به غرب صورت پذیرفته، نظریه انحطاط جواد طباطبایی، به اذعان موافقان و مخالفان، دارای جایگاهی درخور توجه است و به همین دلیل ای فراوانی را نیز متوجه خود ساخته است؛ اما تا به حال از منظر علم (منطق) به منظومه فکری طباطبایی توجهی نشده است. پرسش پژوهش حاضر بر محور سازواری منطقی نظریه انحطاط شکل گرفته است. برای یافتن پاسخ، مبادی تصویری و مبانی تصدیقی نظریه انحطاط تفکیک شده، و بررسی می‌شود که آیا نتیجه تلفیق این دو سازوار است یا خیر؟ یافته ای پژوهش حاکی از وجود ناسازواری منطقی نظریه انحطاط سید جواد طباطبایی است.

واژگان کلیدی: مبادی تصویری، مبانی تصدیقی، زوال اندیشه، انحطاط.

مقدمه

ش از چرایی و چگونگی عقب‌ماندگی ایران، در سپهر اندیشگی تاریخ معاصر، همواره یکی از رؤس پراهمیت فکری نزد اندیشمندان و متفکرین ایران‌زمین بوده است. آغاز روند مناسبات نوین در جامعه جهانی پس از رنسانس و قرار گرفتن ایران در میدان جاذبه مناسبات مذکور، سبب‌ساز آگاهی از وجود فاصله میان ایران و غرب گردید و شکست ایران از روس، آگاهی را تبدیل به بحران نموده و پرسش‌هایی نوین را ایجاد نمود که پیش از آن واقعه، در ذهن اندیشمندی یافت نمی‌شد. این منظر، برخی متفکران عصر حاضر، به‌درستی بر شکل‌گیری نظریه پرسش از انحطاط در عصر قاجار تأکید نموده و سؤال تاریخی عباس میرزا ژاویر فرانسوی، پس از شکست ایران از روس در زمان فتحعلی شاه قاجار را شاهد مدعای خود عنوان می‌نمایند.^۱ اما در نیمه دوم عصر ناصری، پرسش از انحطاط به سبب افزایش آشنایی با غرب – به واسطه سفرنامه‌نویسان و محصلان «فرنگ» رفته – به یک‌باره اوج گرفت و بسیاری از متفکرین عصر مذکور به واکاوی چگونگی عقب‌ماندگی ایران نسبت به غرب پرداختند (سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۰۴) که البته تا به امروز نیز این تلاش ادامه داشته است. سید جواد طباطبایی از اندیشمندان معاصر است که همانند متفکرین سلف خود چرایی عقب‌ماندن ایران از قافله پیشرفت را مطمح نظر قرار داده و با نگاهی متفاوت به رسی آن پرداخته است. در این مبحث سعی بر آن است که با بررسی منطقی نظرات این اندیشمند، از ممز ارائه نظام معنایی تئوری مذکور به صورت منسجم، به نقدی درخور و بنیادین دست یابیم.

جایگاه تفکر طباطبایی میان دیگر اندیشمندان

چرایی، چگونگی، علل انحطاط و تبیین عقب‌ماندگی ایران، اندیشه‌ورزان را به ارائه تئوری‌های متفاوت و متباینی واداشته است که به نظر می‌رسد در یک بررسی کلی، بتوان تمامی تئوری‌های موجود را – با نگاهی کلان – در دو بُعد «بیرونی» و «درونی» ارزیابی

۱. نک: غلامرضا گودرزی، ۱۳۸۶: ۲۱؛ صادقی زیباکلام، ۱۳۸۲: ۵۰.

نمود؛ بدین سان، نظریاتی که بر حمله بیگانگانی نظیر اعراب،^۱ مغول،^۲ روسیه^۳ و یا استعمار و امپریالیسم،^۴ به عنوان موانع پیشرفت و لذا علل انحطاط ایران تأکید کرده اند در شق اول و باقی نظریات از قبیل تئوری‌های مرتبط با وجود استبداد،^۵ خلأ نگرش علم‌محور،^۶ نارسایی‌های اقتصادی،^۷ عدم نهادینه شدن قانون،^۸ ضعف فرهنگ^۹ و ... به عنوان دلایل عقب‌گویی، در دسته دوم جای گرفته و دسته‌بندی می‌شود. در کنار این نظریات، از جانب برخی اندیشمندان، ابعاد خاصی از فرهنگ، به عنوان عامل زوال ایران مطرح می‌شود که شاید بتوان از آن با عنوان بعد «معرفتی» یاد کرد. بعد معرفتی، اشاره به رویکردهایی است که ذهنی و مرتبط با تفکر و تعقل بوده و اندیشیدن را شامل می‌شود. وجه معرفتی فرهنگ، خود به دو قسم قابل تقسیم است. متفکران معتقد به قسم اول نظیر عبدالکریم سروش،^{۱۰} ستای واکاوی مسئله عقب‌ماندگی ایران، انحراف از معرفت دینی را اصل می‌انگارند و از سوی دیگر، برخی همانند سید جواد طباطبایی، زوال اندیشه را به عنوان مهم‌ترین عامل انحطاط مطرح می‌کنند. اما نظریه انحطاط طباطبایی، به مانند تمامی نظریه‌های دیگر، دارای مبادی است. طبق تعریف، مبادی، گزاره‌هایی هستند که مسائل آن نظریه مبتنی بر آن‌ها است. مبادی به نوبه خود به مبادی تصویری و تصدیقی تقسیم می‌شوند. مبادی تصویری، همان تعاریف و بیان مفروضات عمدتاً ذهنی مورد بحث است که معمولاً به صورت مقدمه مطرح می‌شود و مبانی تصدیقی، مقدماتی هستند که استدلال‌های آن علم یا نظریه،

۱. نک: فریدون آدمیت، ۱۳۴۶، ص ۱۷۸؛ فریدون آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۲۶.

۲. نک: محمدرضا فشاها، ۱۳۵۴.

۳. نک: عباس میلانی، ۱۳۷۸: ۱۹۸.

۴. نک: ابراهیم رزاقی، ۱۳۶۹: ۳۹.

۵. نک: غلام حسین زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴: ۳۱۸-۳۱۷؛ ۴۱۹ و ۵۰۹؛ احمد اشرف، ۱۳۵۹، ۳۹-۳۸؛ محمدعلی همایون کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۷۲.

۶. نک: زین‌العابدین مراغه‌ای، ۱۳۶۴: ۴۱؛ حجت‌الله اصیل، ۱۳۸۱، ص ۲۷؛ ۹۱؛ ۱۴۹؛ صادق زیباکلام، ۱۳۷۷: ۲۸۵.

۷. نک: اسدالله ممقانی، ۱۳۶۳؛ کاظم علمداری، ۱۳۸۰: ۴۵.

۸. نک: عبدالرحیم طالبوف، ۱۳۵۷: ۱۲۱.

۹. نک: آرامش دوستدار، ۱۳۷۷/۱۹۹۹: ۱۲۰.

۱۰. نک: عبدالکریم سروش، ۱۳۷۶: ۹۹.

مبنتی بر آن‌ها است^۱ که در اینجا مبادی تصویری و مبانی تصدیقی نظریه انحطاط، تفکیک شده و به اجمال ارائه می‌شود.

مبادی تصویری نظریه انحطاط ایران

همان‌گونه که بیان شد، در نظریه طباطبایی، مفاهیمی بنیادین موجود است که دستگاه فکری طباطبایی را تشکیل داده و تمامی این مفاهیم - اعم از تصویری و تصدیقی - را به سمت هسته مرکزی دستگاه که همانا انحطاط عملی ایران باشد، رهنمون می‌سازد. مراد از مبادی تصویری در اینجا، مفاهیمی است که دارای جایگاهی بنیادین در تئوری مذکور بوده و درک صحیح نظریه انحطاط در گرو فهم درست آن‌ها است؛ به عبارت دیگر، شاکله این تئوری بر مبنای مفاهیمی تصویری است که به نوعی چارچوب نظریه را مشخص می‌کند.

سنت و تجدد و رابطه میان آن‌ها را می‌توان یکی از تصورات این نظریه دانست. طباطبایی، دست‌یابی به تجدد را از مسیر سنت میسر می‌داند. از دیدگاه وی، با نقد سنت می‌توان به تجدد رسید که سبب با شرایط زمانی و مکانی باشد. از این رو، وی با علوم، مفاهیم و راهکارهای وارداتی در راستای حصول تجدد، مخالفت کرده و علاوه بر اینکه این نوع رویکردها را باعث سقوط بیشتر می‌داند، یگانه راه رسیدن به تجدد را از ممر نقد سنت امکان‌پذیر می‌داند. از سوی دیگر، به زعم طباطبایی، سنت این شامل سه رگه اسلام، فلسفه یونان و اندیشه ایران شهری است^۲ که حذف هر یک از آن‌ها می‌تواند تبعاتی منفی را در پی داشته باشد؛ از این رو باید با گذر از درون سنت و نقد آن، به تجددی ایرانی^۳ دست پیدا کرد.

امکان و امتناع اندیشه، دیگر مبحث بنیادین نظریه انحطاط است. طباطبایی معتقد است که در ایران برخلاف اروپا که به واسطه اندیشه پویا به تجدد رسید، اندیشه، بنا بر فنای خردورزی، ممتنع شد.^۴

۱. نک: علامه الحلی، ۱۳۶۳: ۲۱۳-۲۱۴.

۲. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۵۰-۵۲.

۳. د جواد طباطبایی، ۱۳۷۲.

۴. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۹: ۱۸. در صفحه ۲۹ همین کتاب وی بیان می‌دارد: «امتناع درک شالوده نظری... ریشه در زوال اندیشه عقلانی در ایران» دارد.

از دیدگاه وی، بحران عقلانیت به عنوان عامل امتناع اندیشه در ایران، در عصر حمله ترکان و مغول به اوج خود رسید،^۱ چراکه در این زمان، عقلانیت در تصوف هبوط کرد و نیز تفسیر شرعی شریعت نهادینه شد.^۲ به سبب امتناع اندیشه در ایران، اندیشه در غیاب توجه به مبانی و ساختار مفاهیم شکل گرفت که نتیجه این عدم توجه، سقوط در هاویه ایدئولوژی وده است.^۳

از دیگر مباحثی که می‌توان از آن به عنوان یکی از مفروضات طباطبایی نام برد، نسبت میان عقل و شرع است. استیلای شرع بر عقل که در اوان حمله مغول برجسته شد^۴، یکی از علل بروز امتناع اندیشه بوده و از سوی دیگر با ژرفناکی بیشتر امتناع اندیشه، عدم تعادل عقل و شرع نیز گستره بیشتری می‌یافت. به اعتقاد طباطبایی، علل برهم خوردن تعادل عقل و شرع به سود شرع عبارت‌اند از: بروز جنگ‌های داخلی و درگیری‌های مرزی و سخت شدن معاش مردم در سده ششم^۵ و ترکیب طریقت، شریعت و ظهور عرفان و تصوف پس از حمله مغول.^۶

در کنار امتناع اندیشه و استیلای شرع بر عقل، گسستی نیز میان نظر و عمل وجود داشته است که در راستای اثبات انحطاط عملی ایران، پدیده‌ای غیر قابل چشم‌پوشی است. طباطبایی معتقد است که این گسست پس از حمله ترکان ایجاد شد که نمونه‌اش در عمل خواجه نظام‌الملک^۷ و نظر غزالی^۸ مشهود است. وی به عواملی نظیر فقدان نظریه اخلاقی فراگیر،^۹

۱. ن: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۹: ۷.

۲. سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۱.

۳. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۴.

۴. ک: سید جواد طباطبایی، دوشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۸۶: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۳: ۲۵۵ و سید جواد طباطبایی،

۱۳۸۵: ۵۴ سید جواد طباطبایی ۱۳۸۶: ۱۵۴.

۵. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۴۷.

۶. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۳: ۳۳۵ و ۱۴۸.

۷. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۶۱.

۸. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۶۵-۶۴.

۹. سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۶۵.

زوال مفهوم مصلحت عمومی^۱ و نیز مهجوریت خردورزی^۲ به عنوان علل ایجاد این گسست اشاره کرده و از نیمه‌مستعمره شدن ایران به عنوان تبعات این شکاف یاد می‌کند.^۳

مبانی تصدیقی نظریه انحطاط ایران

از تبیین اجمالی مبادی تئوری انحطاط، مبانی تصدیقی است که در کنار مبادی تئوری، منطق نظریه را آشکار می‌زد. منظور از مبانی تصدیقی، مستندات طباطبایی برای توجیه مباحث خود است. به بیانی دیگر، دیدگاه جواد طباطبایی پیرامون انحطاط عملی ایران، قائم بر مستندات است که این براهین در قالب مبانی تصدیقی تعریف شده و ارائه می‌گردد. از این منظر، طباطبایی در راستای اثبات مدعای خود، به تقسیم‌بندی تاریخ ایران می‌پردازد از آن‌رو که فهم تاریخ اندیشه را منوط به آن دانسته^۴ و از سوی دیگر بدین طریق، باعث قرابت ذهن با سیر نزولی و زوال اندیشه در ایران می‌شود. از دیدگاه وی، تاریخ اندیشه ایران شامل دو دوران قدیم و جدید است که دوران قدیم، دوره باستان و دوره اسلامی را دربر گرفته و دوران جدید نیز مشمول دوران گذار، مکتب تبریز و عصر مشروطه است.^۵ بدین سان، طباطبایی ویژگی‌ها و خصوصیات هر یک از این دوره‌ها را بیان کرده و از این رهگذر به واکاوی و تبیین انحطاط عملی ایران می‌پردازد.

به اعتقاد طباطبایی، دوران باستان مبتنی بر اندیشه شاهی-آرمانی بوده^۶ که در آن، سیمت، حالتی فراگیر داشته است؛^۷ مصلحت عمومی دارای جایگاهی ویژه بوده^۸ و نیز واقع‌گرایی بر آرمان‌گرایی رجحان داشته است.^۹ از سوی دیگر، وجود نهاد شاهنشاهی وحدت در عین کثرت

۱. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۹۳.

۲. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۶۳ و ۶۴.

۳. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۳۱۱.

۴. سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۱۰.

۵. د جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۱۰.

۶. د جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۱۷۵ و ۱۲۲.

۷. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۷۱.

۸. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۶۰.

۹. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۰۱.

اقوام را میسر می‌ساخت^۱ و نظم‌نویین و دادگرانه‌ای از جانب شاه تکوین می‌یافت؛^۲ طباطبایی از نهاد وزارت به عنوان نهادی پراهمیت یاد کرده^۳ و نیز مبنای قانون و شریعت را شاهنشاه معرفی می‌نماید که از این منظر قانون و عدل و داد، توأمان در این عصر وجود داشته است.^۴ با حمله اعراب و سقوط ساسانیان، دوران باستان به پایان رسید. پس از دو قرن سکوت ایرانیان، دورانی اسلامی در ایران آغاز شد.^۵ از دیدگاه طباطبایی، وجود پدیده‌ای که وی آن را گسست در تداوم می‌خواند، منتج به انتقال مزایای اندیشه ایران‌شهری به این عصر شد^۶ که ترکیب آن با فلسفه یونان و نوعی تشیع فلسفی، به سبب آنکه بستری مناسب برای خردگرایی را ایجاد نمودند،^۷ زرّین شدن این دوره را باعث گردید. ویژگی مهم دیگر این عصر، وجود تعادل میان عناصر گوناگون فرهنگ،^۸ نظیر خردگرایی و شریعت‌مداری در ایران بود که این تعادل، وجود نوعی تساهل و مدارا را به ذهن متبادر می‌ساخت.^۹ اما حمله ترک‌ن آسیای میانه و نیز مغول، این عصر را به سرانجام انحطاط سوق داد.^{۱۰} حمله مغول که از سویی به واسطه تغییر جهت سیاست‌نامه‌نویسی به سمت توجیه نظام‌های خودکامه^{۱۱} و از سوی دیگر به علت وقوع نزاع و تنش میان ادب ترکی و آداب ایرانی^{۱۲} بسترسازی شده بود، بسیاری ناسبات عصر زرّین را دگرگون ساخت که عمده‌ترین آن حذف بخش بزرگی از اندیشه ایران‌شهری به سود یاسای

۱. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۴۳.

۲. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۳: ۶۶-۶۷.

۳. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۳۶.

۴. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۵۶.

۵. سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۱۷-۱۱۸.

۶. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۷۱، ۷۰، ۷۷ و ۷۸، سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۳: ۴۰ و ۴۱؛ سید جواد طباطبایی،

۱۳۸۳: ۱۱۷؛ سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۴۱۰.

۷. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۸-۹.

۸. نک: سید جواد طباطبایی، بی‌تا.

۹. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۳۰.

۱۰. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۸.

۱۱. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۵۹-۶۰.

۱۲. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۴۹۸.

چنگیزی است.^۱ از این رو، طباطبایی قد است اندیشه سیاسی در این دوره، نابود شد، چرا که گرایشی به سمت توجیه سلطنت مطلقه شکل گرفته بود.^۲ اما بارزترین ویژگی این عصر، زوال تدریجی اندیشه عقلانی و خردورزی است^۳ که به سبب ظهور ظاهرگرایی متشرعانه،^۴ اندیشه عرفانی^۵ و نیز گسست از سنت^۶ صورت پذیرفت. در این دوره با سقوط خردورزی، تعادلی که میان عناصر گوناگون فرهنگی در عصر زرّین وجود داشت،^۷ برهم خورده و گسست میان عمل و نظر، ژرف‌تر گشته^۸ و نیز شرع بر عقل استیلا یافت.^۹ با وقوع جنگ چالدران، دوران قدیمی ایران پایان یافته و دورانی جدید آغاز شد^{۱۰} که طباطبایی اولین عصر آن را دوره گذار می‌نامد. در این دوره، مناسباتی نوین در جهان ظاهر شد^{۱۱} که آگاهی ایرانیان از ایبات، تعارضاتی را میان اندیشه سنتی سرشت مناسبات نوآیین به وجود آورد^{۱۲}، لذا اندیشه از دوران قدیم و سنتی خود خارج شده و به دورانی جدید پای گذارد. عمده‌ترین شاخصه این دوره ترکیب سه عنصر تصوف، تشیی و سلطنت بود که به عنوان مانعی معرفتی^{۱۳} باعث جایگزینی سلطنت به جای اندیشه سیاسی ایران-شهری شد و از این منظر پادشاهی به سمت خودکامگی میل نمود^{۱۴} و لذا نهاد وزارت رو به اضمحلال رفت؛^{۱۵} از وی دیگر، به علت ترکیب عناصر مطروحه،

۱. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۳: ۳۲۳.

۲. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۸۸-۱۸۷.

۳. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۴۸ و ۳۳۵ - ۳۳۶؛ نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۹: ۷.

۴. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۳: ۳۲۷.

۵. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۵۹.

۶. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۵۳.

۷. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۲۶.

۸. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۳: ۲۵۶.

۹. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۳: ۲۵۵.

۱۰. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۱۱.

۱۱. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۱۲-۱۳.

۱۲. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۱۵.

۱۳. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۳۳.

۱۴. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۱۴.

۱۵. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۲۱۸.

سیاست‌نامه‌نویسی نیز در این دوره مورد بی‌توجهی قرار گرفت.^۱ با وقوع جنگ‌های ایران و روس دوران گذار به سرآمد و به علت ایجاد بحرانی که طباطبایی آن را بحران آگاهی می‌خواند، عصر جدیدی در ایران آغاز شد.^۲ از آنجا که نطفه این آگاهی در دارالسلطنه تبریز بسته شد، طباطبایی این دوران را مکتب تبریز می‌نامد.^۳ در این دوره، وحدت ضرب-آهنگی که تا پیش از جنگ ایران و روس میان وجوه متفاوت عناصر تاریخی و فرهنگی جریان داشت، به سبب ایجاد بحران آگاهی، به ضرب-نگی نامتجانس تبدیل شد.^۴ ز سوی دیگر، بحران آگاهی باعث شد گسست از سنت قدمایی، ژرف‌تر از سابق شده^۵ اصلاحاتی نظیر اصلاح ارتش و نظام مالی^۶ سامان دادن به اقتصاد ملی^۷ و نیز تأسیس بسیاری از نهادهای تجدد، مانند چاپخانه، روزنامه‌نویسی و سسات آموزشی جدید همچون دارالفنون^۸ در راستای رسیدن به تجدد آغاز شود. از دیدگاه طباطبایی، تمامی این اصلاحات و رویکردهای روبه‌رشد، پس از قتل امیرکبیر، متوقف شده و سیر سقوطی ایران، حرکت خود را از سر گرفت.^۹ نظام استبدادی و بی‌کفایتی شخص شاه، شکل‌گیری عرفان مبتذل^{۱۰} و نیز دخالت‌های بیگانگان، نه تنها اصلاحات را از بین برد، بلکه سبب ژرف‌تر شدن بحران آگاهی و گسترش آن در ایران شده و زمینه‌های دگرگونی بنیادینی آغاز به شکل‌گیری نمود.^{۱۱} بدین‌سان، دوران مکتب تبریز با امضای فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه، پایان یافت و عصر مشروطه آغاز شد. در دوره مشروطه، مشروطیت

۱. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۴۰۱.

۲. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۵۲۱.

۳. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۳۳.

۴. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۳۴-۳۳ و ۳۴-۳۵ و ۵۶-۵۵.

۵. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۰۶ و ۷۷.

۶. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۲۲۱ و ۴۲۵.

۷. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۲۲۳.

۸. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۲۲۳ و ۴۴۰.

۹. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۸.

۱۰. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۴۴۰.

۱۱. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۶: ۸۵.

حکومت و تدوین نظام حقوقی در کنار نوسازی اقتصاد ملی، عمده‌ترین اهداف را تشکیل می‌داده‌اند.^۱ از وی دیگر، سنت قدمایی، با آغاز ک مجلس قانون‌گذاری و نیز تأسیس مدرسه علوم سیاسی، یکسره، اعتبار خود را از دست داد^۲ و ایدئولوژیکی کردن دین^۳ و نیز بارش مفاهیم نوآیین بر شوره‌زار ایران،^۴ بر این بی‌اعتباری افزود. به اعتقاد طباطبایی، دوران مشروطه نیز نتوانست راه به جایی داشته باشد چراکه بنیاد نهادهای ایجاد شده در این عصر، از آنجاکه اندیشه سیاسی جنبش مشروطه مغفول واقع شده و تدوین نگشت، بر مبنای سست تکوین یافت و لذا موفقیتی حاصل ننمود.^۵

پیامد تلفیق مبادی تصوری و مبانی تصدیقی

بدین صورت، طباطبایی با ارائه ویژگی ادوار گوناگون تاریخ ایران، سعی در نشان دادن سیر نزولی و انحطاط عملی ایران دارد؛ اما تلفیق تصور و تصدیق در اندیشه طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی و نهایتاً انحطاط عملی ایران را در پی دارد. به اعتقاد طباطبایی، آنچه باعث شد پس از حمله مغول، عصر زرین ایران به یک‌باره مضمحل شده و روند رو به انحطاط، جایگزین آن شود، زوال اندیشه سیاسی است. از دیدگاه وی هر سه شاخه جریان اندیشه سیاسی، یعنی فلسفه سیاسی، سیاست‌نامه‌نویسی و شریعت‌نامه‌نویسی، منحنی افول را پیمود که با توجه به زوال خردورزی، بستر انحطاط عملی ایران مهیا شد.

طباطبایی در راستای اثبات مفروض خود به بررسی افکار اندیشمندان برجسته ایرانی پرداخته و سیر اندیشه ایشان را شاهد مدعای خود می‌داند. به اعتقاد وی، فارابی، در قلّه فلسفه سیاسی ایران قرار گرفته از آن روی که اندیشه فلسفه خود را بر محور فلسفه مدنی سامان می‌دهد، اما با مرگ وی، به تدریج اخلاق بر همه گستره قلمرو سیاست چیره شده و استقلال بحث سیاسی

۱. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۶: ۵۶۶.

۲. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۶: ۳۰۸ و ۵۳۱.

۳. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۲۴.

۴. سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۶: ۸۸.

۵. نک: واد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۲۴-۱۲۵.

از میان می‌رود؛ بدین صورت که پس از فارابی، مسکویه رازی، اخلاق را با اخلاق مدنی ترکیب نموده و آن را جانشین فلسفه مدنی فارابی می‌نماید. از دیدگاه طباطبایی، چنین ترکیبی، به‌سان فتح بابی بود که بی‌معنایی همه‌سوییه اندیشه سیاسی را در پی داشت. خواجه نصیر طوسی ادامه‌دهنده راه مسکویه بود اما وی نیز نتوانست نظریه‌ای منسجم تدوین نموده و در توضیح نسبت شریعت، کلام و فلسفه موقفیتی صل نمود. طباطبایی سپس به جلال‌الدین دوانی پرداخته و وی را اندیشمندی می‌داند که ضربه نهایی را بر فلسفه سیاسی وارد آورد. به زعم وی، دوانی بحث عقل و شرع را بی‌هیچ تأمل انتقادی در کنار یکدیگر قرار داد و لذا سیاست را به زائده‌ای اخلاقی تبدیل نمود. بدین‌سان، فلسفه سیاسی از فارابی تا جلال‌الدین دوانی، سیری قهقریایی را پیمود و از میان رفت تا خردگرایی، قربانی کلام و شریعت شده اخلاق بر سیاست مستولی گردد.^۱

در کنار فلسفه سیاسی، شریعت‌نامه‌نویسی نیز با اینکه دارای جایگاهی ضعیف در اندیشه سیاسی ایران بود، اما در دوره سزار، در سیاست‌نامه‌نویسی انحلال یافت؛^۲ و در نهایت سیاست‌نامه‌نویسی نیز پس از خواجه نظام‌الملک، افول نمود. به اعتقاد طباطبایی، سیاست‌نامه‌نویسی از سویی به واسطه ترکیب با شریعت‌نامه‌نویسی^۳ و از سوی دیگر به سبب توجیه سلطنت مطلقه،^۴ منحنی زوال را پیمود و از جریان اندیشه سیاسی حذف شد.^۵

زوال اندیشه سیاسی، از دیدگاه طباطبایی تمام وجوه اندیشه از جمله اندیشه تاریخی را دربرگرفت.^۶ اندیشه تاریخی که در عصر زرین به مانند دیگر وجوه اندیشگی و فرهنگی در اوج قرار داشت، به علت گسست از سنت و نیز فقدان خردورزی که خود معلول حمله مغول و میل

۱. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۶: ۲۹۸-۲۹۹.

۲. د جواد طباطبایی، ۱۳۹۶: ۲۹۷.

۳. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۶: ۲۹۷ د جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۶۳ د جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۳۷۵.

۴. د جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۶۰ و ۹۲؛ د جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۳۱۲ و ۳۴۲.

۵. د جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۳۴۲.

۶. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۳۳۷.

تصوف به ابتدال^۱ بود، از حیز انتفاع ساقط گردید؛ از وی دیگر با بی‌اعتباری جریان اندیشه سیاسی در ایران، عناصر سنت نی تعادل خود را از دست داده و تصلب سنت که محصول عواملی نظیر استیلای شرع بر عقل، ترکیب شریعت، تصوف، عرفان^۲ و نیز دریافت سنت مدارانه از سنت می‌باشد،^۳ متجلی می‌شود.

طباطبایی پس از بیان این مطالب، مخاطب را به بحث اصلی خود یعنی انحطاط رهنمون می‌سازد. از نظرگاه وی، زوال اندیشه سیاسی ستر مناسبی جهت وقوع و بروز انحطاط عملی ایران ایجاد نمود.^۴ در این بین، طباطبایی با اشاره به اندیشه ابن‌خلدون، وی را تنها اندیشمندی می‌نامد که انحطاط را درک نموده و پیرامون آن به تأمل پرداخته،^۵ اما از آنجا که ابن‌خلدون، ندیشمند سنت بود^۶ و ارزیابی‌اش بر دریافتی از دیانت استوار بود،^۷ لذا نتوانست در راستای بنیان‌گذاری علم جدید خود که در راستای خروج از انحطاط تدوین شده بود، به نقد مبانی سنت پردازد و از این رو کوشش وی نتوانست حاصلی دربرداشته باشد.^۸

طباطبایی پس از بررسی اندیشه ابن‌خلدون، به تبیین انحطاط عملی ایران پرداخته و علاوه بر عللی نظیر گسست میان عمل و نظر، فنای خردورزی، استیلای شرع بر عقل، امتناع اندیشه، گسست از سنت، زوال اندیشه سیاسی، زوال تاریخ - نویسی و تصلب سنت که پیش‌تر ذکرشان به میان رفت، بر شش علت دیگر تأکید می‌کند: به زعم وی، تنش‌های آیینی - فرهنگی،^۹ تنش میان فرمانروایی و فرهنگ ایرانی،^{۱۰} تنش‌های

۱. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۳۳۷.

۲. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۵۴ - ۵۵.

۳. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۲۰.

۴. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۴۱۱.

۵. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۹: ۱۸۴.

۶. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۹: ۱۸۵.

۷. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۹: ۱۰۴.

۸. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۹: ۸۵-۸۶.

۹. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۴۶۳.

۱۰. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۴۷۶.

بررسی سازواری منطقی نظریه انحطاط سید جواد طباطبایی / باقری و دیگران ۱۰۷

میان ایران و ایران،^۱ تنش‌های میان فرهنگ ملی و آیین‌های بیگانه،^۲ تنش یاسی در نظام اقتصادی^۳ و تنش‌های میان ایرانیان و ایران،^۴ ی دیگر از علل و اسباب انحطاط عملی ایران هستند.

ما در راستای برون‌رفت از انحطاط ایران، تأمل خردورزانه فلسفی و نگارش تاریخ بر مبنای آن^۵ زسویی، و از سوی دیگر، نقد سنت از دریچه تجدد که آن را جدال قدیم و جدید می‌نامد،^۶ می‌تواند از ژرف‌تر شدن هرچه بیشتر بحران، جلوگیری کرده و روند رو به سقوط ایران را مختل ازد.

نقد متفکرین بر نظریه انحطاط ایران

طباطبایی با تشبث به مفاهیمی که ذکرشان به میان رفت، نظریه خود را ارائه نموده و انحطاط ایران را از این طریق استنتاج می‌نماید. اما نظریه انحطاط ایران و برخی مبانی مفهومی آن، انتقاداتی را متوجه خود ساخته است. برخی اندیشمندان مانند نیکفر^۷ و فیرحی، تئوری انحطاط را که دارای ه به درون است، رویکردی اساساً غربی تلقی نموده و معتقدند از آنجا که پرسش‌های مطرح شده با نگاهی غربی است و لاجرم پاسخ آن‌ها در سنت موجود نمی‌باشد، لذا طباطبایی به تصور وجود انحطاط به آن پرداخته و چنین نظریه‌ای را ارائه می‌دهد.^۸ از وی دیگر میرسپاسی^۹ و مهاجرنیا^{۱۰} نیز طباطبایی را مستشرق دانسته و روش وی را بر مبنای شرق‌شناسی غربی، ارزیابی می‌نمایند. محمد منصورنژاد نیز نقدی دیگر بر نظریه انحطاط دارد

۱. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۴۸۵.

۲. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۴۹۲.

۳. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۵۰۲.

۴. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۹: ۵۱۳.

۵. ک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۱.

۶. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۲۸ و ۲۷ و ۱۶۹؛ سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۹: ۷-۸ و ۳۶۲.

۷. نک: محمدرضا نیکفر، ۱۳۷۴.

۸. نک: داود فیرحی، ۱۳۸۶: ۳۳-۳۴.

۹. نک: علی میرسپاسی، ۱۳۸۷: ۶۸، ۶۹ و ۲۶۷.

۱۰. نک: محسن مهاجرنیا، ۱۳۸۰.

که مبتنی است بر غفلت طباطبایی از تأثیر بیگانگان بر انحطاط ایران.^۱ تقوی^۲ و دوست‌محمدی^۳ به نقد زوال اندیشه سیاسی ایران پرداخته و نه تنها زوال را برنمی‌تابند، بلکه سعی بر وارونه جلوه دادن مباحث مربوط به آن را دارند. مصطفی ملکیان^۴ و میرسپاسی^۵ مفهوم تجدد در اندیشه طباطبایی را با چالش مواجه ساخته‌اند. ملکیان تجدد را فرامکانی دانسته و تجدد ایرانی طباطبایی را فاقد معنا خطاب می‌نماید و از سوی دیگر میرسپاسی راه کار طباطبایی برای رسیدن به مدرنیسم را بدبینانه و متافیز یکی لقب می‌دهد. نقد ویژگی‌های این باستان از سوی یدالله موقن ارائه شده و به زعم وی طباطبایی به علت وحیه ناسیونالیستی افراطی و نوعی ایران‌پرستی به بیان ویژگی‌هایی پرداخته که با واقعیت غیر قابل تطبیق است.^۶ شاخه‌های اندیشه سیاسی از منظر طباطبایی نیز با انتقاداتی شده است. از دیدگاه فیرحی، تطبیق فیلولوژی غربی با اندیشه اسلامی، علت کم‌رنگ شدن خطوط تمایز شاخه‌های اندیشه سیاسی در نوشته‌های طباطبایی است.^۷ در نهایت، مبحث امتناع اندیشه از جانب میرسپاسی به نقد کشیده می‌شود. میرسپاسی ریشه بحث امتناع اندیشه را در شرق‌شناسی طباطبایی دانسته و این برداشت را بیشتر ذات-گرا و متافیز یکی می‌داند تا تاریخی و جامعه‌شناسانه.^۸

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، نیکفر و فیرحی و به همراه ایشان، آجودانی،^۹ مطرح شدن انحطاط و بحث خودنگری را، بحثی اساساً غربی عنوان نموده و معتقدند که نگرش درون‌نگر و بررسی علل انحطاط، مسیری است که تجدد با آن حاصل شده و طباطبایی به تقلید از غرب به ارائه چنین پروژه‌ای همت گمارده است.

۱. نک: محمد منصوریزاد، ۱۳۸۳؛ علی اکبر علی‌خانی و همکاران، ۱۳۸۴/۵: ۳۵۵ - ۳۵۴.

۲. نک: سید محمد ناصر تقوی، ۱۳۸۴.

۳. نک: احمد دوست‌محمدی، ۱۳۷۶.

۴. نک: مصطفی ملکیان ۳۱ شهریور ۱۳۸۴.

۵. نک: علی میرسپاسی، ۱۳۸۷: ۲۳.

۶. نک: یدالله موقن، بهمن ۱۳۷۴.

۷. نک: داود فیرحی، ۱۳۸۶: ۸۸.

۸. نک: علی میرسپاسی، ۱۳۸۷: ۶۸.

۹. نک: ماشاء الله آجودانی، سه‌شنبه ۸ خرداد ۱۳۸۶.

هت سهولت در بررسی مباحث اخیر، می‌توان تمامی انتقادات مطروحه به نظریه انحطاط این‌ان را در سه جزء منفک شده در مقاله حاضر جای داد؛ از این منظر، میرسپاسی، مهاجرنیا و ژاد، تقوی، دوست محمدی و موقن، قدشان بر مباحثی از مبانی تصدیقی است و نهایتاً ایرادات نیکفر و فیرحی را می‌توان بر قسمتی از پیامدهای تلفیق تصوّر و تصدیق وارد دانست. بدین‌ان، آنچه از انتقادات مذکور مشخص است، عدم توجه منتقدان محترم بر ارکان بنیادین نظریه انحطاط می‌باشد. بنابراین در این مدخل، می‌وشیم مباحث سید جواد طباطبایی را از منظری کلان با نقد مواجه سازیم.

نقد نظریه انحطاط

نگاهی کلی به مبادی تصویری، مبانی تصدیقی و پیامد این دو که همانا انحطاط عملی ایران باشد، حاکی از نوعی ناسازگاری میان مباحث مقدماتی و نتیجه بحث و نیز راه‌کار اندیشیده شده می‌باشد که نشان دادن آن نیاز به ارائه مقدماتی دارد.

در کتاب «فصوص الحکم»، پیرامون بحث تقدم هستی ناسی و معرفت‌شناسی آمده است: تصورات و چه تصدیقات، باید به تصوّر و تصدیقی بدیهی ختم شود و در غیر این صورت، اساس معرفت در مبحث مورد نظر ممتنع بوده و به نتیجه‌ی نخواهد رسید. توضیح آنکه، تمامی علوم و نظریات، دارای اصول موضوعه‌ای هستند که از آن در ترسیم سیستم معرفتی خویش بهره می‌برند؛ اما علمی دیگر عهده‌دار مبادی این اصول است و یا آن اصول به قدری بدیهی هستند که نیازی به اثبات ندارند. بر این اساس، فقدان این اصول موضوعه، آن علم را در ترسیم سیستم معرفتی و معنا بخشی به اجزاء آن ناتوان می‌کند. با توجه به این مسئله، هر نظریه‌ای از چنین اصول موضوعه‌ای بهره برده و لذا دارای مبادی تصویری تصدیقی فراوانی است که در نهایت باید به تصوّر و تصدیقی بدیهی ختم شود. مسلماً برای پرهیز از محذور دور شهود و یا اثبات بدهت این تصوّر و تصدیق، باید به فضایی خارج از معرفت ناسی متشبه شد. از اینجا نیاز قطعی معرفت-شناسی به هستی-شناسی، در مبادی تصویری و تصدیقی اثبات می‌شود. بر این اساس، جهت بررسی بدهت مبادی نظریه انحطاط، پرسشی که می‌بایست در این قسمت بدان پرداخته شود، پیرامون ریشه شکل-یری و بررسی منشأ وجودی مبادی مذکور می‌باشد.

همان‌گونه که پیش از آن شد، سنت و تجدد، امکا و امتناع اندیشه، استیلاي شرع بر عقل و نهایتاً شکاف میان عمل و نظر، مبادی تصوری طباطبایی را شکل داده‌اند، اما نکته‌ای که توجه بدان ضروری است آن است که این هر چهار مبحث، به نوعی از مقایسه با غرب حاصل شده‌اند. ه بیانی دیگر، طباطبایی با ایستادن بر سکوی غرب و سنگ محک قرار دادن آن، چنین مباحثی را پی- ی نموده است.

رامون چگونگی شناخت سنت، وی صراحتاً اذعان می‌دارد که فقط به وسیله تجدد غرب می‌توان به این مهم نائل آمد چراکه سنت ایران دچار تصلب شده است. طباطبایی می‌گوید: «به دنبال وضعیت مزمن زوال اندیشه در ایران و امتناع تأسیسی نوآیین، اگر پشتوانه اندیشه تجدد در میان نباشد، حتی طرح پرسش درباره سنت نیز ناممکن خواهد بود...»^۱ از این روی، می‌توان سنت تعریف شده توسط طباطبایی را سنتی با دید متجددانه و غربی دانست.

شکل‌گیری مفهوم امتناع تفکر در ایران نیز در برابر امکان تفکر در غرب پدید آمده است و طباطبایی خود تصریح دارد که مفهوم امتناع تفکر در ارتباط تنگاتنگ با مفهوم امکان تفکر در اروپا، قابل درک است.^۲ همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، طباطبایی، پدیداری تجدد در غرب را معلول وجود امکان تفکر می‌داند و از آنجا که در ایران رخ ننموده، پس لاجرم ایران دچار به امتناع تفکر بوده است. لذا مشخصاً بحث امتناع تفکر نیز متأذ از چگونگی سیر تاریخ اندیشه غرب می‌باشد.

مباحث پیشین، در مورد شکاف میان عقل و شرع نیز صدق می‌کند. طباطبایی، هنگامی که به مفهوم تجدد می‌پردازد، بنیان آن را در سده‌های ابتدایی میلادی، زمانی که بحث رابطه میان شرع و عقل در بین متألّهین مسیحی شروع شد، عنوان می‌کند؛ از دیدگاه او «ریشه صلی رنسانس، در قرن ۱۲ میلادی است و آن وقتی است که مسیحیت متوجه شد که در کنار شرع، عقلی هم وجود دارد که می‌تواند مستقلاً عمل کند.»^۳ از این منظر، جرایبی عدم

۱. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۹: ۵۳.

۲. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۱.

۳. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۱.

بررسی سازواری منطقی نظریه انحطاط سید جواد طباطبایی / باقری و دیگران ۱۱۱

قوع سیر صعودی در نظام اندیشگی ایران بازمی‌گردد به عدم تناسب میان شرع و عقل، آنکه در سده‌های سه تا پنج که به باور طباطبایی عقل در ایران بر شرع چیره بود، رنسانسی نیز در این ملک حادث گردید^۱ و بر هم خوردن تناسب میان این دو، ایران را به راشیب انحطاط سوق داد.

اما شکاف میان عمل و نظر به واسطه زوال مفهوم مصلحت عمومی به وجود آمد. از دیدگاه طباطبایی، مفهوم مصلحت عمومی چنان‌که در دوره شکوفایی یونان مشهود است، «جز بر پایه تأملی در وحدت عمل و نظر نمی‌تواند تدوین شود...»^۲ و لذا با حذف این مفهوم، ایجاد شکافی میان آن دو، اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

آنچه از مباحث اخیر استنتاج می‌شود، تأثیر عمیق غرب و تاریخ آن بر اندیشه طباطبایی است سبب شده تمامی مبادی تصویری وی ریشه در آن سامان داشته باشد و لذا می‌توان ریشه تمامی تصورات مذکور را در مفروضاتی غربی دانست.

پیرامون مبانی تصدیقی، طباطبایی با اینکه با تشبّه به تاریخ ایران مباحث خود را پیش می‌برد ر کل، وجود تأثیر غرب در مبانی مذکور قابل رصد است. در این مبحث، طباطبایی، قرون ۳ تا ۵ هجری ر فراز تاریخ ایران دانسته، و پس از آن را مبتلا به سیری نزولی می‌د، اما پرسش در اینجاست که فراز تاریخی در مقایسه با کجا؟ مسلماً، زمانی از فراز و یا فرود سخن به میان می‌آید که الگویی از فراز یا فرود در ذهن موجود باشد که بتوان در نسبت سنج آن سود جست و بدیهی است که عدم وجود چنین الگویی، بحث وجود اوج یا حضیض را مخدوش می‌کند. طباطبایی در این باره می‌گوید:

« فلسفه، یعنی اندیشه عقلانی غیر ملتزم به ادیان و اسطوره‌ها را نخست، یونانیان تأسیس کردند و در واقع، تاریخ فلسفه - اعم از مسیح - اسلامی و ... به معنای دقیق کلمه - جز تاریخ بسط فلسفه یونانی در میان اقوام دیگر نبوده است. تاریخ فلسفه سیاسی در دوره

۱. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۶: ۱۹۱.

۲. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۷۵: ۶۴.

سیحی و اسلامی نیز، به هر حال، تاریخ بسط فلسفه سیاسی یونانیان در این دوره تمدنی است، از این رو، تاریخ بسط و زوال فلسفه سیاسی در دوره ی اسلامی را نیز باید با مبانی فنی سیاسی یونانی سنجید.^۱

چنین گفته‌ای به وضوح نشان از آن دارد که روند رو به سقوط ایران، در مقایسه با غرب حاصل شده و از آنجا که رویکرد خردورزانه منبعت از عقل غربی، عامل زَرین شدن ده‌های مذکور بوده است، پس دور شدن از چنین عقلانیتی بالطبع سقوط و هبوط را نیز رپی داشته است. از این منظر می‌توان ادّ نمود که طباطبایی چنین سیری در تاریخ را با نگاهی از بیرون، به آن تحمیل نموده است و لذا مبانی تصدیقی نظریه انحطاط نیز آغشته شی غربی است.

اما پیرامون مبحث تلفیق تصورات و تصدیقات هم‌نگرش غربی بر تاریخ فلسفه و اندیشه ایران ز سوی طباطبایی اعمال شده است. پیش‌تر بیان شد که مبحث زوال اندیشه و انحطاط عملی ایران در مقایسه با تکوین اندیشه در غرب معنا یافته‌اند اما راه‌کاری که طباطبایی جهت برون‌رفت از وضع موجود بدان متوسل می‌شود نیز بر رویکردی غربی استوار است. جدال قدیم جدید که تداوم سنت از مسیر تحوّل توأم با تذکر را در پی دارد و علت تجدد از جانب طباطبایی تلقی می‌شود، نظریه کارل اشمیت آلمانی است که در راستای تبیین چگونگی ظهور مدرنیسم ر غرب ارائه شده است.^۲

بدین سان، مشاهده می‌شود که هر سه قسم بنیادین نظریه انحطاط ایران، از بعدی هستی‌شناختی، به نوعی از دل اندیشه غرب استخراج شده و ریشه در غرب دارد و لذا اثبات بداهت مبادی این نظریه به عنوان اصلی از اصول نظریه‌پردازانی که نتیجه بحث بدان مّی است صورت پذیرفته است. رویکردی این چنین از جانب طباطبایی، به وجود ناسازواری و نوعی تضاد در پروژه وی منتهی می‌شود. تضاد مذکور در جایی رخ می‌نماید ه طباطبایی نتیجه اندیشه خود را حصول تجدیدی بومی (به بیان خود وی «تجدد ایرانی»)

۱. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۹۶: ۲۱.

۲. نک: سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۲۰.

می‌داند. او معتقد است که با نقد سنت و بازپروری آن می‌توانیم به تجدیدی دست یابیم که مختص به ایران باشد و نیز سازگار با فرهنگ آن. اما چگونه می‌توان از دل غرب به تجدیدی بومی رسید؟ چگونه می‌توان از خارج و به واقع از زمان و مکان و گفتمانی متفاوت، به فهمی از سنت دست یافت که صحیح نیز باشد. به بیانی دیگر، اگر سنت‌ها مختص به وامع خود بوده و در حیطه‌ای مشخص نضج یافته‌اند چگونه می‌توان این خصلت را وانهاد و از دنیایی متفاوت به فهم سنت دست یازید و از مسیر بازپروری آن به تجدید رسید؟ آیا راه تجدید ایرانی از غرب می‌گذرد؟

خط روشی طباطبایی در آن است که نگاهی خطی به تاریخ دارد و لذا آن‌گونه که مشخص شد بر این باور است که مسیر مدرنیته غربی، یگانه مسیر مدرنیسم بوده و ما نیز به تجدید نمی‌سیم مگر با عبور از این مسیر. در اینجا می‌توان تضاد درونی اندیشه طباطبایی را ناشی از نگرشی مونیستی و یک‌جانبه‌گرا دانست که وی را به سمت ارائه‌ی راه‌کاری سوق می‌دهد که نتیجه‌ای جز شکل‌گیری تضاد در اندیشه وی ندارد چرا که نگاه مونیستی بر آن است که «فقط یک الگو و طرح منحصر به فرد هست که می‌تواند مدعاهای عقل و خرد را برآورده کند». (مایکل ایچ. لسناف، ۱۳۸۵، ۳۱۰؛ به نقل از: I. Berlin, 1969, pp. 2-51) به عبارت بهتر، از دیدگاه عقل-گرایی مونیستی، «نه تنها عقل و خرد می‌تواند به درستی، هر مسئله‌ی کبری و اخلاقی را حل کند، علاوه بر آن، فقط و فقط یک پاسخ صحیح منحصر به فرد برای هر مسئله از این دست وجود دارد.» (ایچ. لسناف، ۱۳۸۵، ۳۱۰؛ به نقل از: I. Berlin, 1969, pp. 2-51) از این منظر، از آنجا که طباطبایی به زوال اندیشه سیاسی به عنوان علت العلل انحطاط نگریسته و نیز بر جدال قدیم و جدید به عنوان تنها راه‌گشایشگر مسیر تجدید اشاره دارد؛ در نتیجه می‌توان نتیجه پروژه طباطبایی را مبتلا به نگاهی یک‌جانبه رَم غیرجامع دانست. لازم به ذکر است که این نقد در پی ترویج پلورالیسم صددرسی نبوده و اساساً آن را بر نمی‌تابد، اما درباره موضوع حاضر، به نظر می‌رسد خروج از نگرش مونیستی و اعمال نگاهی جامع‌الاطراف، می‌توانست نتیجه‌ای به مراتب بهتر را در پی داشته باشد.

نتیجه‌گیری

هدف از نگارش مقاله حاضر، تدقیق از بعدی منطقی در نظریه انحطاط سید جواد طباطبایی است. گستردگی مباحث طباطبایی در کنار حجم وسیع آثار وی، از سویی، ازهم‌گسیختگی و عدم انسجام تئوری مذکور را به ذهن مخاطب القا می‌نماید و از سوی دیگر، فهم صحیح را دچار مشکل می‌سازد؛ اما در مقاله حاضر، سعی بر آن شد که به واسطه تفکیک منطقی مباحث طباطبایی، علاوه بر مرتفع نمودن مشکلات فوق‌الذکر، به گونه‌ای دقیق‌تر بدان پرداخته شود و از این رهگذر، نقدی منسجم‌تر نیز ارائه گردد. همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، نظریه انحطاط دارای سه بُعد است: مبادی تصویری، مبانی تصدیقی و پیامدهای تلفیق تصور و تصدیق. مقصود از مبادی تصویری، مفاهیمی است که در بحث انحطاط نقش اساسی را ایفا می‌نمایند و فهم انحطاط، منوط به فهم آنان می‌باشد. سنت، تجدد، امتناع و امکان اندیشه، عقل، شرع و شکاف میان عمل و نظر، مفاهیمی بنیادین در اندیشه طباطبایی می‌باشند که در ذیل عنوان مبادی تصویری به ایضاح آنان به‌طور اجمالی پرداختیم. اما پیرامون مبانی تصدیقی که مستندات یک نظریه را شامل می‌شود، بیان شد که طباطبایی چگونه با تفکیک تاریخ ایران به ادواری متفاوت سعی در نشان دادن سیر نزولی و رو به انحطاط در تاریخ دارد؛ و نهایتاً تلفیق این دو مبحث، را به سمت زوال اندیشه سیاسی و در نتیجه انحطاط عملی ایران سوق می‌دهد. در این قسمت، طباطبایی بیان می‌دارد که انحطاط عملی ایران، معلول زوال اندیشه سیاسی است و در راستای برون‌رفت از انحطاط می‌بایست به جدال قدیم و جدید امید داشت.

س از تفکیک مباحث طباطبایی، اثبات شد که مبانی فکری نظریه انحطاط دچار ناسازواری چه آنکه نظریه مذکور، ریشه در غرب داشته و لذا در توفیق این نظریه یعنی استخراج تجدد ایرانی مورد ادعای طباطبایی با چنین رویکردی تردیدی جدی به وجود آمد و در نهایت بیان شد که دیدگاه طباطبایی نوعی عقلانیت مونیستی را به ذهن متبادر می‌زد و از آنجاکه یکی از نشانه‌های پیشرفت فکری و علمی، عبور از تحلیل‌های یک‌جانبه‌گرا به سمت تحلیل‌های دقیق، منطقی و پیچیده چندعاملی است؛ از این رو تئوری طباطبایی برای ایجاد زمینه‌ای جهت حرکت رو به توسعه، دچار نقصان است.

کتاب‌نامه

- آجودانی، ماشاء‌الله (۱۳۸۶)، «باید از نقد تجددمان آغاز کنیم»، روزنامه شرق، سه‌شنبه ۸ خرداد.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۶)، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران: انتشارات کتاب‌خانه طهوری.
- _____ (۱۳۴۹)، اندیشه‌های میرزا فتحعلی خان آخوندزاده، تهران: خوارزمی.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه، تهران: زمینه.
- تقوی، سید محمد ناصر (۱۳۸۴)، دوام اندیشه سیاسی در ایران، قم: بوستان کتاب.
- دوستدار، آرامش (۱۳۷۷-۱۹۹۹)، درخشش‌های تیره اریس: انتشارات خاوران، چاپ دوم.
- دوست محمدی، احمد (۱۳۷۶)، «بر ترازوی نقد: نقد و بررسی «ال اندیشه سیاسی در ایران»»، قیاسات، تابستان ۱۳۷۶.
- رزّاقی، ابراهیم (۱۳۶۹)، الگویی برای توسعه اقتصادی ایران، تهران: نشر توسعه.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۷۴)، رسائل مشروطیت: ۱۸ ساله و لایحه درباره مشروطیت، به کوشش تهران: کویر.
- زیباکلام، صادق (۱۳۸۲)، سنت و مدرنیته: ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی ایران در عصر قاجار، تهران: روزنه، چاپ پنجم.
- _____ (۱۳۷۷)، ما چگونه ما شدیم: ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران، تهران: روزنه، چاپ پنجم.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶)، مدارا و مدیریت تهران: موسسه فرهنگی صراط.
- طالبوف، عبدالرحیم (۱۳۵۷)، سیاست طالبی شش رحیم رئیس‌پناه، تهران: انتشارات علم.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۷۹)، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، تهران: طرح‌نو.
- _____ (۱۳۸۱)، «ایرانیان و هبوط اندیشه عقلی»، روزنامه ایران، شماره ۲۴۱۳، یکشنبه، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۱.

- _____ (۱۳۷۲)، «بحران هویت»، نامه فرهنگ، سال سوم، شماره نهم، بهار ۱۳۷۲.
- _____ (۱۳۷۵)، خواجه نظام الملک طوسی، تهران: طرح نو.
- _____ () «ون سنت نمی توان اندیشید»، مجله بازتاب اندیشه، شماره ۴۳.
- _____ (۱۳۷۱)، «توسعه، فرآیند تجدد»، فرهنگ توسعه، سال اول، شماره ۳.
- _____ (۱۳۸۳)، زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران: انتشارات کویر.
- _____ (۱۳۸۵)، جدال قدیم و جدید، تهران: نگاه معاصر.
- _____ (۱۳۸۶)، «کارم نسخه پیچیدن نیست»، هفته‌نامه شهروند، دوشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۸۶.
- _____، (بی) گستره اقتدار دین در حیات اجتماعی ایرانیان،
http://talashonline.com/didgha/matn_193_16.html
- _____ (۱۳۸۵)، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، تبریز: ستوده.
- _____ (۱۳۸۱)، «ملت با تاریخ و بی تاریخ‌نگاری»، روزنامه ایران، شماره ۲۴۱۲، یکشنبه، ۲۴ نند ۱۳۸۱.
- _____ (۱۳۸۶)، نظریه حکومت قانون در ایران، تبریز: ستوده.
- _____ (۱۳۹۹)، دیباچه‌ی بر نظریه انحطاط ایران، تهران: مینوی خرد.
- علامه الحلی (۱۳۶۳)، الجوهر النضید، قم: انتشارات بیدار.
- علمداری، کاظم (۱۳۸۰)، چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت، تهران، نشر مه، چاپ چهارم.
- علی‌خانی، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۸۴)، اندیشه سیاسی در جهان اسلام (از فروپاشی خلافت عثمانی)، جلد پنجم، تهران: جهاد دانشگاهی.
- گودرزی، غلامرضا (۱۳۸۶)، تجدد ناتمام روشنفکران ایران، تهران: نشر اختران.
- فشاهی، محمدرضا (۱۳۵۴)، ازگات تا مشروطیت: گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فنودال ایران، تهران: گوتنبرگ.

رسی سازواری منطقی نظریه انحطاط سید جواد طباطبایی / باقری و دیگران ۱۱۷

- فیرحی، داود (۱۳۸۶)، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)، تهران: نشر نی، چاپ ششم.
- لسناف، مایکل. ایچ (۱۳۸۵)، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر ماهی.
- مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۶۴)، سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ به کوشش م. سپانلو، تهران: اسفار.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۴)، «نقد پرسروصدای ملکیان بر دیدگاه سید جواد طباطبایی»، پنجشنبه، ۳۱ شهریور ۱۳۸۴، <http://www.aftabnews.ir/vdcfmjdw6edjy.html>
- ممقانی، اسدالله (۱۳۶۳)، مسلک الامام فی سلامه الاسلام به کوشش صادق سجادی، تهران: نشر تاریخ ایران.
- منصورنژاد، محمد (۱۳۸۳) «تأملی در نگاه جواد طباطبایی به هویت ایرانی در تعامل با بیت اسلامی و غربی»، فصل‌نامه مطالعات ملی، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۸۳.
- موقن، یدالله (۱۳۷۴)، «سنت / تجدد»، ماه‌نامه نگاه نو، شماره ۲۷، بهمن ۱۳۷۴.
- مهاجرنیا، محسن (۱۳۸۰)، «تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام»، نشریه قیاسات، پاییز ۱۳۸۰.
- سپاسی، علی (۱۳۸۷)، روشنفکران ایران: روایت‌های یأس و امید، تهران: نشر توسعه، چاپ چهارم.
- میلانی، عباس (۱۳۷۸)، تجدد و تجددستیزی در ایران، تهران: آتیه.
- ناظم‌الدوله، میرزا ملکم‌خان (۱۳۸۱)، رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، گردآوری و مقدمه حجت‌الله اصیل، تهران: نشر نی.
- نیکفر، محمدرضا (۱۳۷۴)، «در ضرورت تهافت دیگر»، ماه‌نامه نگاه نو، شماره ۲۵، مرداد ۱۳۷۴.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۱)، «استبداد و آشوب، منطق تاریخ و جامعه‌شناسی ایران»، توسعه، جلد یازدهم، تهران: نشر توسعه.